

مفهوم قدرت و نظم عمومی در اندیشه پسامدرن

علی اکبر گرجی از ندریانی^۱ - هدی مرتضوی^۲

دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۱۵ - پذیرش: ۱۳۹۷/۲/۵

چکیده

قدرت همواره مفهومی جدال‌انگیز و مورد مناقشه اندیشمندان و فیلسوفان سیاسی بوده است. پارادایم مدرن مفهوم قدرت بر محور اندیشه‌ی هابز شکل گرفته که در آن قدرت بر مبنای مفهوم حاکمیت و در ارتباط با دولت فهم می‌شود. همین مفهوم از قدرت، در اندیشه سایر اندیشمندان این حوزه استمرار یافته است. در پسامدرنیسم، با طرح اندیشه‌های فوکو در خصوص قدرت، پارادایم جدیدی از این مفهوم تکوین یافت. از این منظر قدرت متمرکز در نهاد دولت نیست بلکه متکثر در شبکه جامعه است؛ منفی عمل نمی‌کند بلکه مولد و مثبت است و در نهایت هویت سوژه‌های انسانی را شکل می‌دهد. قدرت و نظم عمومی، دو مقوله مرتبط با هم در اندیشه حقوقی و سیاسی مدرن هستند و پیوندشان را در رابطه‌ی دولت و جامعه به وضوح می‌توان درک کرد. در وضعیت پسامدرن، برداشت و تلقی از جامعه و دولت، دگرگون شده است و کارکرد نظم در چنین جامعه‌ای حفظ وحدت و همسانی در یک دولت-ملت یکپارچه نیست؛ بلکه نظم جامعه پسامدرن، بر اساس اصل تفاوت و خاص‌بودگی افراد و گروه‌هاست. مقاله حاضر پس از معرفی اندیشه پسامدرن، در پرتو آن به تبیین دو مفهوم قدرت و نظم عمومی که از مفاهیم مطرح در مبانی حقوق عمومی هستند، پرداخته است.

واژگان کلیدی: پسامدرنیسم، فوکو، قدرت، نظم عمومی، منفعت عمومی، کثرت

۱. مقدمه

آنچه تحت عنوان اندیشه پسامدرن طرح می‌شود، با ابهام و پیچیدگی فهم آن همراه است. به گونه‌ای که نمی‌توان بر این اساس، تعریف واحد و مشخصی از آن ارائه داد. در حقیقت پسامدرنیسم^۱ را نمی‌توان به عنوان عصر و دوره‌ای دیگر، پس از مدرنیته قلمداد نمود، بلکه پسامدرنیسم چیزی جدای از مدرنیته نیست. این دوران بخشی از خود تاریخ مدرنیته است که در آن امکان طرح پرسش از ماهیت مدرنیته فراهم آمده است و در عین حال که طرح این پرسش حاکی از نوعی بحران عالم مدرن است. اما نباید پسامدرنیسم را به مثابه مخالفت با مدرنیته و عالم تجدد دانست. لذا امر پسامدرن، نه جای امر مدرن را می‌گیرد و نه کاملاً از آن می‌گسلد؛ بلکه محدودیت‌های نهفته در مدرنیته را آشکار می‌کند. پسامدرنیسم را بایستی نوعی خودآگاهی مدرنیته و امکان شک و تردید نسبت به اصول و یا به گفته لیوتار فراروایت‌های^۲ آن دانست (1979: 25-43 Lyotard). باید افزود که پسامدرنیسم به نوعی، امکان تاریخی-تمدنی پرسش از مدرنیته را فراهم آورده است که این امکان را می‌توان تا حدی مرهون زیر سوال رفتن بنیان‌های مدرنیته و عصر روشنگری^۳ در اندیشه پسامدرن دانست.

در واقع پسامدرنیسم داعیه‌های جهان‌شمول مدرن در مورد علم، برابری، آزادی را نمی‌پذیرد و حقوق بشر را نیز مانند علم افسانه می‌داند و در مقابل از تفاوت‌ها و تکثر در جامعه انسانی حمایت می‌کند و به دنبال آوردن هر آنچه در نظم مدرن، حاشیه‌ای محسوب می‌شود به متن جامعه و حقوق هست و کلیت و جوهر هنجارهایی که به دنبال برقراری نظم بنیادین و فراگیر در سطح جامعه است را زیر سوال می‌برد. در این راستا نظریه پسامدرن در حوزه حقوق هم‌نوا با مکتب مطالعات انتقادی حقوقی، با به چالش کشیدن مبنای عقلانی جهان‌شمول برای حقوق، آن را پوششی از مشروعیت جعلی و ساختگی بر تن حقوق و نظام حقوقی می‌داند (وکس، ۱۳۸۹: ۱۴۱).

پسامدرنیسم با به چالش کشیدن فراروایت‌های مدرنیته، برج عاج‌های عالم مدرن را که سنگینی سیطره‌ی آن در تمام قلمروهای حیات بشری احساس می‌شد، مورد هدف قرار داد. در واقع، اندیشه پسامدرن نوعی بت‌شکنی نسبت به روایت‌های بزرگ عقل و علم در نگرش مدرن است. داعیه پیشرفت و سعادت بشری توسط عقل و علم، اکنون بسان چراغی نیم‌سوز در حال سو سو زدن هستند. در این میان ادعای هرگونه دستیابی به حقیقت، توسط عقل نیز زیر سوال رفته

1. Postmodernism.
2. Meta- narrative.
3. Enlightenment.

است. دیگر آن نگاه تک خطی فلسفه تاریخ که ما را در عالم مدرن به سمت «حقیقت محض» سوق می‌داد، رنگ باخته است؛ به طوری که در پرتو اندیشه پسامدرن همه چیز در قالب «رژیم‌های حقیقت^۱» فوکو، «بازی‌های زبانی^۲» لیوتار، «پارادیم^۳» های کوهن^۴ جلوه‌ای دیگر پیدا می‌کند که شاید اولین جلوه، انکار کلیت^۵ و یگانگی^۶ حقیقت باشد. «حقیقتی»^۷ که بنا بر اندیشه نیچه، قدرت است و از دیدگاه وی همه چیز برای قدرت است و نیز فوکو که حقیقت را خارج از روابط قدرت نمی‌داند.

امروزه با طرح گفتمان پسامدرن، نوعی چرخش در فلسفه سیاسی و مفهوم قدرت ایجاد گردیده که به تبع، شاهد تأثیر این تحول مفهومی در سایر حوزه‌ها از جمله حقوق و مفاهیم آن هستیم. در این پژوهش با توجه به اندیشه پسامدرن و تغییراتی که در جامعه و دولت در وضعیت پسامدرن پدیدار می‌شود، مفهوم قدرت و نظم عمومی مورد بررسی قرار گرفته و بر همین اساس در مبحث اول مفهوم قدرت و مؤلفه‌های آن در نگرش پسامدرن با محوریت اندیشه فوکو به عنوان برجسته‌ترین متفکر این حوزه مورد بررسی قرار گرفته و در مبحث دوم به مفهوم نظم عمومی از منظر پسامدرن پرداخته شده و در جهت فهم بهتر آن اشاراتی نیز به دیدگاه‌های مدرن از مفهوم نظم عمومی شده است. روش مورد استفاده در این تحقیق از نوع توصیفی-تحلیلی است و از روش کتابخانه‌ای در جمع‌آوری منابع استفاده گردیده است.

۲. مؤلفه‌های نگرش پسامدرن به قدرت

در پارادیم مدرن، نظریه‌پردازی‌های مفهوم قدرت حول همان مفهوم هابزی قدرت می‌چرخد و تمایزات آنان تنها معطوف به تأکید بر جنبه‌ای از قدرت یا افزودن جنبه‌ای دیگر بر این مفهوم است و به طور کلی فراتر از این نمی‌رود. شاهد مثال اینکه استیون لوکس^۷ در تحلیل خود از بعد سوم قدرت، مفهوم «منافع واقعی»^۸ را بدان افزوده^۹ یا اینکه کسانی چون گرامشی^{۱۰} به مفهوم

1. Turth Regime.
2. Language Games.
3. Paradigm.
4. Kuhn.
5. Totality.
6. Unity.
7. Steven Lukrs.
8. Real Interest.

۹. برای توضیح بیشتر ر ک:

لوکس، استیون، (۱۳۷۵)، قدرت نگرش رادیکال، ترجمه عماد افروغ، تهران: موسسه فرهنگی خدمات رسا.

10. Gramsci.

«هژمونی»^۱ افزون بر قدرت و منافع تأکید می‌کند.^۲ بنابراین رویکردهای مختلف در قالب برداشت‌های ابزاری با تأکید بر قدرت به مثابه توانایی و برداشت علی با تأکید بر علیت و عاملیت و نیز برداشت درونی - ذهنی که استعدادها و پتانسیل‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد، همه در همان پارادایم مدرن از قدرت جای دارند.

گسست معرفت‌شناختی در خصوص قدرت و مفهوم آن را می‌توان در تحلیلی که فوکو از قدرت دارد، جستجو نمود. میشل فوکو و اغلب پسامدرن‌ها در تحلیل خود از قدرت و مدار نظریات نیچه درباره قدرت و اراده معطوف به قدرت هستند و در اندیشه پسامدرن‌هایی چون ژان فرانسوا لیوتار، هایدگر، دریدا، بودریار و دلوز و غیره می‌توان نظریاتی را در باب قدرت مشاهده نمود؛ در عین حال از آنجایی که فوکو به عنوان متفکری پسامدرن در حوزه قدرت و مفهوم آن نظریات قابل ملاحظه و توجهی دارد، در این جا سعی می‌کنیم تا با محوریت اندیشه فوکو، مفهوم و مؤلفه‌های قدرت در پسامدرنیسم را مطرح و نظریات سایر پسامدرن‌ها را در توضیح و تکمیل آن بیاوریم.

۱-۲. نفی خصلت سیاسی قدرت و انکار دولت به عنوان یگانه ساختار

اساساً اندیشه پسامدرن و به طور خاص رویکرد آن نسبت به قدرت، در تقابل با اندیشه مدرن و با نگرش سلبی به مفاهیم آن طرح می‌شود؛ بر این اساس لازم می‌آید تا به مفهوم مدرن قدرت با رویکرد هابزی اشاراتی گردد. بیان هابزی از قدرت در نسبت با حاکمیت و بر اساس خصلت سیاسی آن فهم می‌گردد و در چارچوب فلسفه سیاسی مدرن تئوریزه شده است. در این نگرش حاکمیت از دولت جدایی‌ناپذیر است و از این روست که از دولت به مثابه‌ی مفهومی مدرن یاد می‌شود. (لاگین، ۱۳۸۸: ۱۷۶) گفتمان مدرن قدرت، اساساً در اتصال با نهاد پادشاهی یا قدرت حاکمیت بنیاد است. هابز از جمله بزرگترین فیلسوفان سیاسی عصر مدرنیته، برای نخستین بار به تئوریزه کردن مفهوم «قدرت»^۳ پرداخت. «حاکمیت»^۴ در مرکز دغدغه‌های فکری - نظری

1. Hegemony.

۲. برای توضیح بیشتر رک:

هالوب، رناله، آنتونیو گرامشی، (۱۳۹۰)، *فراسوی مارکسیسم و پسامدرنیسم*، ترجمه محسن حکیمی، تهران: نشر چشمه، چاپ دوم، ۱۳۹۰.

3. Power.

4. Sovereignty.

هابز قرار داشت. بنابراین در بستر گفتمان وی فهم مفهوم قدرت با رجوع به مفهوم حاکمیت تصور و ترسیم می‌شد. به باور هابز پیش از وجود حاکمیت، نظم در جامعه وجود نداشته و مردم صرفاً به وسیله خواسته‌ها و نفرت‌ها و بیزاری‌هایشان نسبت به یکدیگر تهییج می‌شدند (انسان گرگ انسان است). آنچه در «شرایط طبیعی»^۱ حاکم است جنگ همه بر ضد همه است. راه برون‌رفت از چنین شرایطی از منظر وی، ایجاد یک قرارداد^۲ است. قراردادی که مردم براساس آن قدرت خود را به حاکمیت تفویض کرده و در نتیجه از شرایط طبیعی رهایی یافته و شرایط مدنی را ایجاد می‌کند. براساس لویاتان^۳ هابز ضروری است که برای حل وضعیت طبیعی، قدرت سامان‌بخش، در پیکر پادشاه قرار داده شود (کلگ، ۱۳۸۳: ۱۱).

به نظر فوکو، حوزه گفتمانی که در آن نظریه‌پردازی رسمی و آکادمیک در مورد قدرت شکل می‌گیرد، ریشه در مفهوم حاکمیت دارد. در این چارچوب حاکمیت اشاره به سوژه خالق دارد که اراده‌اش قدرت است و همین امر در اندیشه کسانی چون نیچه نیز مورد تأکید قرار گرفته است. در تقابل با سوژه خالق که در تاریخ غرب از پادشاه به دولت متحول شده، فوکو بحث هابز را دگرگون می‌سازد (کلگ، ۱۳۸۳: ۲۶۹). اساس انتقاد فوکو این است که باید مفهوم قدرت را از وجه حاکمیت‌بنیان به مثابه مفهومی بازدارنده و سلبی، آزاد کرد. در واقع فوکو به جنبه‌ای ابزاری و تولیدی قدرت توجه دارد (کلگ، ۱۳۸۳: ۷۰). فوکو قصد دارد از دیدگاه مکانیکی و حاکمیت‌بنیاد فاصله بگیرد. در نظر او قدرت به صورت مویرگی شکل^۴ در بافت افراد و اجتماع پراکنده است و اعمال آن در چارچوب هیأت اجتماعی صورت می‌گیرد. به عقیده فوکو قدرت چیزی نیست که کلاً یک جا متمرکز شود و دقیقاً بگوییم در دست کیست. هیأت حاکمه فقط رسماً مصدر قدرت است.

در اندیشه پسامدرن قدرت متمرکز در ساختارهای رسمی قدرت نیست. قدرت در گفتمان فشرده شده و گفتمان مسلط در واقع نماینده قدرت است که خواست خود را بر بقیه تحمیل می‌کند. به نظر فوکو و لیوتار مراجع قدرت متفاوت‌اند اما قاعده عمل آن مرجع، مشترک است و باید این مرجع را شناسایی و از آن‌ها خلع سلاح کرد (نصری، ۱۳۸۵: ۲۰). لذا در اندیشه پسامدرن‌هایی چون نیچه و به طور خاص در نظریات فوکو، نمی‌توان قدرت را مایملک دولت یا نهاد و ساختار خاصی در جامعه قلمداد نمود. در حقیقت قدرت را نمی‌توان به مثابه شیء یا

1. The Condition of Nature.

2. Contract.

3. Leviathan.

4. Capillary Form.

امتیازی قابل تملک و تصاحب دانست. بنابراین قدرت بیشتر نوعی استراتژی و تاکتیک است که با عملکردش شناسایی و موجودیت می‌یابد. «قدرت چیزی اکتسابی، قابل تملک و تصرف، یا مشارکت پذیر نیست... قدرت از نقاطی نامحدود اعمال می‌شود...» (Foucault, 1978: 94).

در واقع بحث‌های فوکو معنا خاصی را در نظریه حقوق عمومی وارد کرد؛ در ایده فرمانروایی بنا بر اندیشه مدرن، قانون نقش محوری دارد، اما در سبکی که فوکو مطرح می‌کند، این امر جایگاهی ندارد. او حکمرانی را در روش به کارگیری تاکتیک و تدبیر می‌داند، نه قانون و قاعده کلی (حتی خود قانون نیز نوعی تکنیک تلقی می‌شود و دیگر قانون اهمیت ندارد چرا که حکومت با تکنیک‌های بجز قانون نیز به اهداف خود می‌رسد). در مقابل از استراتژی‌ها انضباطی و بهنجارسازی سخن می‌راند که فراتر از کنترل رفتار افراد، به نوعی شکل دهنده هویت افراد نیز هستند. بنابراین حکومت مدرن به جای قانون به تاکتیک متوسل می‌شود و از این رو قانون را به مثابه یک تاکتیک یا به مثابه ابزار مدیریت به کار می‌گیرد (لاکلین، ۱۳۸۸: ۶۱-۶۲). باید گفت روابط قدرت از منظر فوکو ضرورتاً از حدود نهاد دولت فراتر می‌رود. دولت به رغم دستگاه وسیع خود نمی‌تواند کل حوزه روابط قدرت بالفعل قدرت را در بر گیرد بلکه تنها می‌تواند بر پایه روابطی که از قبل موجود هستند عمل کند.

۲-۲. مولد و مثبت بودن قدرت در برابر جنبه منفی و سرکوبگرانه

در نگرش شایع و رایج نسبت به قدرت، قدرت امری سرکوب‌گر است که ماهیتاً، خصومت با منافع فردی است که قدرت بر آن اعمال می‌شود. اما در نگرش پسامدرن‌هایی چون فوکو و دلوز^۱ قدرت لزوماً زیان‌آور و در خصومت با منافع دیگران نیست. اعمال قدرت در واقع از برخی جهات، خود شکل‌دهنده و تعیین‌کننده منافع دیگران است. در نظر آنها قدرت شامل تمام شیوه‌هایی می‌شود که می‌توان با آنها بر خود و دیگران عاملیت نشان داد و تأثیر گذاشت (پاتل، ۱۳۷۸: ۱۱۹). در گفتمان مدرن از قدرت چنین تصور می‌شد که قدرت که از نقطه‌ای مرکزی (حاکمیت) اعمال می‌شود، شکلی منفی دارد (سرکوب‌گر، بازدارنده و منع‌کننده است) و براساس نوعی قرارداد که در آن تمایزی جدی میان حاکم و تابع وجود دارد، استوار است (Dean, 1994: 290).

در صورتی که در اندیشه پسامدرنیسم، دیگر قدرت صرفاً به عنوان شکلی سرکوب‌کننده یا

1. Doluze.

بازدارنده مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد، بلکه باید اثرات ایجابی قدرت و موارد حاصل از آن را مورد لحاظ قرار داد. قدرت و فنون آن را نباید به پیامدی از قانون‌گذاری و ساختار اجتماعی فرو کاست. بایستی تحلیلی صعودی از قدرت داشت، بدین صورت که از سازوکارهای ناچیز قدرت آغاز کرده، که هر کدام از آنها تاریخ خود، خط سیر خود و فنون و راهکارهای خود را دارد و آنگاه به درک این نکته رسید که سازوکارهای قدرت چگونه به کار گرفته شده، دگرگون می‌شوند و بسط می‌یابند. به این ترتیب میکروفیزیک- قدرت^۱ مورد توجه قرار می‌گیرد که قدرت را نه به عنوان سلطه همسان یک گروه یا طبقه بر گروه یا طبقه دیگر بلکه به عنوان سازمانی شبکه-مانند و در گردش در نظر گرفته می‌شود (کوزنزهوی، ۱۳۸۰: ۶۹).

مهمترین تولید قدرت در وجه مولد بودنش، دانش است. قدرت، دانش و رژیم حقیقت خاص خود را پدید می‌آورد. فوکو در «رژیم‌های هنجارساز^۲» می‌خواهد نشان دهد که چگونه برخی از هنجارهای خاص در یک زمان تاریخی معین ظهور کرده یا جابه‌جا می‌شوند و بدین ترتیب، در ادعای این نظام‌ها مبتنی بر طبیعتی ساده و مسلم بودن تردید روا می‌دارد (زائری و کچویان، ۱۳۸۸: ۱۹). قدرت و دانش مستلزم یکدیگرند ... هیچ رابطه قدرتی بدون شناختن حوزه‌ای از دانش مربوط بدان وجود ندارد و هیچ دانشی هم وجود ندارد که در عین حال متضمن و برساخته قدرت نباشد (Sheridan, 1980: 90) در واقع قدرت/ دانش در نظر نیچه و فوکو دلالت بر این دارد که روابط قدرت و گفتمان‌های علمی متقابلاً در شکل دادن یکدیگر نقش دارند و نباید رابطه آنها را پیشگویانه و مبنی بر اینکه دانش به قدرت منجر می‌شود دانست (کوزنزهوی، ۱۳۸۰: ۱۹۱). پس روابط آنها به نوعی همبستگی است تا اینکه رابطه علی و معلولی باشد.

فوکو می‌گوید: «قدرت، توانایی تولید دارد، واقعیت را، قلمرو اشیاء و موضوعات و آیین صدق را تولید می‌کند. فرد و معرفتی که ممکن است از وی تحصیل شود به همین تولید و ایجاد تعلق دارد» (Sheridan, 1980: 94). این طرز تلقی از رابطه قدرت و دانش، در برابر این تصور رایج در نگرش مدرن قرار می‌گیرد که در آن، شکل‌گیری دانش منوط به عقب‌نشینی حوزه قدرت دانسته می‌شد؛ زیرا قدرت به عنوان امری منفی و سرکوب‌گر مورد توجه قرار می‌گرفت. اما به نظر فوکو اگر قدرت صرفاً جنبه سرکوبگر داشت، ما پیوسته از آن اطاعت نمی‌کردیم، در حالی که قدرت از این جهت توانسته موقعیت خود را حفظ کند که صرفاً به مثابه نیرویی ظالمانه عمل

1. Micro- physics of Power.
2. Normalizing Regims.

نکرده است قدرت عملاً وسیله‌ای بوده است که با آن، همه چیز، یعنی تولید دانش و شکل‌های گفت‌وگو رخ داده است. در مدل فوکویی از فهم قدرت، مولد بودن قدرت در جهت ایجاد انواع خاصی از بدن‌ها و سوژه‌ها به شیوه‌هایی که از دید مدل قدیمی‌تر قدرت به مثابه حاکمیت پنهان مانده، عمل می‌کند. اما این جنبه مولد بودن قدرت، لزوماً به معنای خوب بودن آن نیست بلکه بر یک دیدگاه انتقادی نسبت به کردارهای اجتماعی^۱ دلالت دارد. قدرت در واقع مولد روابط هویت‌های اجتماعی مراقبت شده و به نظم درآمده است که پایدار و مستحکم شده‌اند. همان‌طور که بیان شد در این بین دانش، بخصوص دانش علوم اجتماعی، به شدت درگیر تولید بدن‌ها و سوژه‌های مطیع است (نش، ۱۳۹۱: ۴۰). در همین راستا از منظر نیچه نیز خواست قدرت، کثرتی است از نیروها که هویت‌ها باید از آن ساخته شوند و نه وحدتی که نهفته در پس ظاهر باشد (لچت، ۱۳۷۷: ۳۳۵) از دید فوکو روابط قدرت و دانش است^۲ که انسان‌ها را به عنوان سوژه (مثلاً دیوانه، مجرم، شهروند تابع قانون و غیره) عینیت و موضوعیت می‌بخشد (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۲۷) براین اساس، فرد واقعیتی است که پرورده فن‌آوری‌های ویژه قدرت در غالب تکنیک‌های انضباطی است و به لحاظ حقوقی و سیاسی تکنیک انضباطی در درون ساختارهای حقوقی و سیاسی تعبیه شده که در پس ظاهر برابری حقوقی، شبکه‌های از قدرت‌های خرد و کوچک گسترش یافته است.

۲-۳. شبکه‌مندی و سیالیت روابط قدرت

در بیان مفهوم قدرت، دیگر نمی‌توان آن را به یک مرکز و واحدی خاص نسبت داد. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد قدرت را بایستی در عملکردها و اثرات آن در مجموعه روابط ملاحظه گردد. روابطی که به خاطر نابرابری‌هایشان بی‌وقفه حالت‌هایی از قدرت را سبب می‌شوند که بی‌ثبات و پراکنده‌اند. از این چشم‌انداز قدرت به صورت پراکنده^۳، نامتعیین، چند وجهی، دارای اشکال گوناگون و به عنوان شبکه‌ای از روابط در سراسر جامعه پخش است (Conner, 1997: 65). در این

1. Social Practices.

۲. بوردیو با قبول نظر فوکو مبنی بر اینکه دانش، قدرت است، می‌گوید دانش همیشه آزادی بخش نیست، اما در بسترهای قدرت قرار دارد. وی سعی می‌کند تا با آشکار کردن بسترهای قدرت، دانش را از نو سامان دهد. برای ملاحظه منظر بوردیو در خصوص رابطه دانش و قدرت رک: جرارد، دلانتی، (۱۳۸۶)، چالش در دانش، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول، ص ۱۴۹ به بعد.

3. Dispersed.

صورت نقطه کانونی برای قدرت وجود ندارد، بلکه شبکه بی‌پایان روابط قدرت وجود دارد که در نقاط نامحدود اعمال می‌شود.

در نظر نیچه، قدرت به مثابه رابطه بین نیروهاست. بر همین اساس نیچه قدرت را در تمامی زوایای زندگی جاری می‌داند و بر این باور است که زندگی را باید اراده معطوف به قدرت دانست (خالقی، ۱۳۸۵: ۲۷۳). بدین ترتیب نیچه مفهوم زندگی را به قدرت ارتباط می‌دهد و اراده معطوف به قدرت نیچه تعبیری است که وی از زندگی و حیات اجتماعی افراد ارائه می‌دهد. از دید او عنصر اصلی زندگی، «قدرت» است و عامل قدرت است که افراد را جهت ادامه زندگی آماده ساخته و به حیات اجتماعی آنان معنا و مفهوم می‌دهد. اراده معطوف به قدرت در همه فعالیت‌های سیاسی و در علوم دخیل است؛ سراسر طیف احساسات و عواطف ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در هر زمینه اجتماعی، خانوادگی و غیره حاضر است (استرن، ۱۳۷۳: ۱۲۵-۱۲۶).

در واقع در نظر نیچه، خواست قدرت، غریزه‌ای بنیادین و محوری است، به طوری که سایر چیزها در زندگی از آن مایه می‌گیرند و در آثار خود بدین فهم از قدرت تأکید و اشاره دارد. در آخرین قطعه *خواست و اراده معطوف به قدرت* چنین می‌گوید: «آیا می‌دانید که جهان از نظر من چیست؟ ... این جهان، اراده قدرت است، و دیگر هیچ! و شما خود نیز اراده قدرت‌اید و دیگر هیچ!» (نیچه، ۱۳۷۷: ۷۸۹-۷۹۰). بنابراین نیچه، قدرت را منتشر و متکثر در زندگی و معنا بخش بدان می‌داند؛ به طوری که «اراده معطوف به قدرت» در آثارش بر همین مفهوم از قدرت اشاره دارد.

قدرت در شبکه‌ای از روابط و به صورت شبکه‌مند^۱ به کار گرفته می‌شود، نه تنها افراد در میان کارهای این شبکه در گردش‌اند؛ همیشه در مقام اعمال یا قبول قدرت‌اند (Gordon, 1980: 89). در واقع آنهایی که تحت سلطه‌اند با آنهایی که مسلط‌اند هر دو به یک اندازه بخشی از شبکه قدرت به شمار می‌روند. قدرت در انحصار حاکمان مطلق نیست، در سراسر نظام اجتماعی پخش و پراکنده است. کار حکومتی نیز صرفاً توسط ارگان‌های دولتی انجام نمی‌گیرد، بلکه توسط ارگان‌های غیردولتی صورت می‌گیرد و از سوی دیگر حکومت با اعمال قدرت خود توسط

۱. در راستای چنین نگرشی به قدرت کاستلز نیز بر این عقیده است که امروزه قدرت در نهادها (مثل دولت)، سازمان‌ها (شرکت‌های سرمایه‌داری) یا کنترل‌کنندگان نمادها (رسانه‌ها کلیسا) متمرکز نیست. قدرت در شبکه‌های جهانی ثروت، قدرت، اطلاعات و تصاویر نظامی و هندسی متغیر و جغرافیای غیرمادی است، نشر می‌یابد و استحاله می‌شود، اما از میان نمی‌رود؛ قدرت هنوز بر جامعه حکومت می‌کند، هنوز هم بر ما چیره است و ما را شکل می‌دهد. توضیح بیشتر رک: کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۴)، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (قدرت هویت)*، ترجمه، حسن چاوشیان و علی پایا، تهران: طرح نو، ۱۳۸۴، ص ۴۲۶.

گفتمان‌های تخصصی مختلف سعی در تنظیم رفتار شهروندان دارد (کلانتری، ۱۳۸۶: ۱۱۶). لذا منظر پسامدرن از قدرت بیشتر بر فهم چگونگی در هم تنیده‌بودن شبکه‌های قدرت و دانش و گفتمان‌های تخصصی آن توجه دارد.

۴-۲. نفی فراروایت‌های مشروعیت بخش قدرت

لیوتار در جستجوی مفهومی از قدرت و سیاست است که فارغ از فراروایت‌های عقل و استدلال برتر مشروعیت‌بخش، بتواند به ناهمسانی‌ها و تفاوت‌ها، اجازه ایفای نقش بیشتری دهد و از کثرت و چندپارگی در عوض کلیت و وحدت حمایت کند. بی‌ثبات نمودن گفتمان مسلط یا فراروایت‌ها، مستلزم فهم دوباره معنای مفاهیم کلیدی چون دولت، قدرت، امنیت، مشروعیت و... همچنین امکان ارزیابی وجوه مشترک خرده گفتمان‌ها یا روایت‌های خرد و محلی است. با بی-ثباتی مبانی مشروعیت و قدرت و دولت... هیچ فراروایت منفردی نمی‌تواند تصویر واضح از حقیقت یا عدالت ارائه دهد و نتیجه‌ی آن ضرورت گسترش افق‌های گفتگو و ایجاد انعطاف و پیچیدگی بیشتر در تفکر و تعدد دیدگاه‌ها است (تاجیک، ۱۳۸۸: ۴۰). در واقع مشروعیت سیاسی در پسامدرنیته، اغلب درون انواع مختلف و متفاوت خرده گفتمان‌هایی قرار دارد که متضمن کثرت‌گرایی، موضوعات و مسائل محلی و گروه‌های هویتی و غیره است و هرگز بیرون یا فراتر از آنها قرار نمی‌گیرد (Fairfield, 2004: 54).

در جامعه پست مدرن روایت‌های خرد متعدد به طور فشرده و تنگاتنگ در کنار و درون هم قرار دارند. این کارناوال عظیم روایت، جایگزین حضور یکپارچه فراروایت واحد شده است. (بابایی، ۱۳۸۶: ۷۲۹) بدین گونه است که در جهان مجمع‌الجزایر وار لیوتار نمی‌توان سراغی از یکپارچگی و کلیت مفاهیم گرفت و مفهومی چون قدرت نیز در همین نسبت به صورتی کثرت‌مند فهم می‌شود. پس بر این اساس، در اندیشه پسامدرن دیگر نمی‌توان در جستجوی یک روایت مشروعیت‌بخشی برای قدرت، آن هم در گونه‌ی «کلیت» آن بود.

در نظر لیوتار دانش پسامدرن صرفاً ابزار مراجع قدرت نیست بلکه به گونه‌ای است که حساسیت ما را نسبت به تفاوت‌ها پرورش می‌دهد و توان ما را در تحمل تفاوت‌ها و وفاق‌ناپذیری‌ها افزایش می‌دهد. لیوتار، در اندیشه توجه هر چه بیشتر به تفاوت و عدم حذف آن در روابط قدرت در شبکه جامعه است. به نظر او امکان‌پذیری یا حتی رسیدن به هر نوع سیاست رهایی‌بخش و اجماع، مبتنی بر نگرش تمامیت‌گرا و جهان‌شمول خواهد بود که چشم خود را به

روی تفاوت‌ها می‌بندد. در این راستا یگانه طریق‌رهایی را در این می‌داند که سیاست و قدرت در مفهوم سنتی آن که با قدرت فراگیر طبقات یا دولت‌ها سروکار دارد، کنار گذاشته شود و راه مبارزات سیاست‌هویتی، به صورت پراکنده فراهم آید (Silverman, 2002: 117). در واقع از این منظر فراروایت‌های دانش و عدالت، به‌سان کلیت‌های مشروعیت‌بخش به قدرت، موجب می‌گردند تا همگونی و همسانی جای تفاوت و تمایز را بگیرد و اندیشه پسامدرن و دیدگاه لیوتار اساساً در جهت نفی همین همسانی‌ها و همگونی‌های منتج از کلیت‌های مشروعیت‌بخش نسبت به قدرت است. به عقیده لیوتار، قدرت و اقتدار اعمال شده از سوی این دسته از فراروایت‌های کلان‌خواه برای ادغام و خواه برای کنار زدن تمامی دیگر هویت‌ها، موجودیت‌ها و تاریخ‌ها قدرت و اقتداری از نوع تمامیت‌خواه (توتالیتری) آن است و در نهایت به حاکمیت بی‌چون و چرای هراس و وحشت از نوع کشتارهای همگانی منتهی می‌گردد؛ چنانکه در دو جنگ جهانی این وضع پیش آمد.

۳. پسامدرنیسم و نظم عمومی

نظم عمومی از مفاهیم کاربردی و در عین حال مبهم حقوق است. این اصطلاح نه تنها در قوانین بسیاری از کشورها تعریف نشده است، بلکه حقوقدانان نیز موفق به ارائه تعریفی جامع و روشن از آن نشده‌اند و تنها به ارائه تعریف کلی بسنده کرده‌اند. این دشواری در مرحله تعیین مصداق نیز دیده می‌شود؛ با این وجود برای روشن شدن چنین مفهومی در پسامدرنیسم، ابتدا به نظریات مطرح در باب مفهوم نظم عمومی اشاره می‌گردد تا در پرتوی آن، رویکرد خاص پسامدرن را مطرح گردد.

۳-۱. تعریف نظم عمومی

نظم عمومی و تعاریفی آن که در این قسمت بدان پرداخته می‌شود، تقریباً در معنای موسع مورد نظر است. ابتدا به بیان اجمالی از این مفهوم در اندیشه حقوقی مدرن می‌پردازیم و در ادامه به شرح رویکرد پسامدرن به این مفهوم به طور خاص اشاره خواهیم کرد.

الف- تعریف نظم عمومی مدرن

نظم عمومی مفهومی چند وجهی^۱ و پیچیده است و بحثی مجادله برانگیز است که دلالت‌های متنوع و وسیعی دارد. در واقع به وضعیت‌های نرمال و صلح‌آمیز در فضای عمومی اشاره می‌کند. در سطح گسترده‌تر به الگوهایی از ارزش‌هایی که در یک اجتماع از شهروندان مهم هستند، گفته می‌شود. در سطح دیگر این مفهوم به ارزش‌هایی مربوط می‌شود که برای نظم حقوقی که باید بدان احترام گذاشته شود، بسیار اساسی‌اند. در واقع نظم به عنوان امر کلی که لازم است تا با ارزش‌ها برگردد، در نظر گرفته می‌شود (De Lange, 2007: 3-4).

به نظر می‌رسد که تعریف نشدن نظم عمومی، بدین دلیل باشد که نظم عمومی مفهومی پیچیده، با ابعاد و جنبه‌های قضایی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است و این جنبه‌های متنوع از این مفهوم، همواره در جامعه عرضه می‌شوند و تغییر می‌کنند (Gualtieri, 1952: 158). در واقع مفهوم نظم عمومی، مرتبط با اخلاق، سیاست، اقتصاد و مبانی حاکم بر تمدن یک کشور است. از آنجا که این امور از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر متفاوت است؛ به تبع مفهوم و مصادیق نظم عمومی نیز در جوامع گوناگون متفاوت خواهد بود. این امر نه تنها مکانی است بلکه نسبت زمانی نیز دارد. بدین معنا که در یک جامعه مفهوم و مصداق نظم عمومی در هر دوره زمانی دگرگون می‌شود. (صادقی، ۱۳۸۴: ۹۲) بنابراین ضابطه مستقر و ثابتی برای شناخت این مفهوم در دست نیست. بدین سبب است که شاهد ارائه تعاریف گوناگون از این مفهوم از سوی حقوقدانان مختلف هستیم.

در نگرش کلی‌تر نظم عمومی عبارت است از امری بسیار مهم که جوهره جامعه و حقوق بدان وابسته است. در نگرش اجتماعی، نظم عمومی را می‌توان اساساً ایجادکننده صلح درونی در جامعه سیاسی دانست که بدون آن تشکیل جامعه سیاسی امکان‌پذیر نیست. در نظریه قرارداد اجتماعی هم بر این اندیشه تأکید می‌شود که انسان با پشت سر نهادن وضع طبیعی، حقوق را جایگزین زور عریان کرد که نظم عمومی در این مفهوم (صلح درونی) شرط ضروری بهبودی و خوشبختی آدمیان است (گرچی، ۱۳۹۰: ۲۱۰). در واقع در هر جامعه‌ای ارزش‌ها و مصالح عالی از جایگاه ویژه برخوردارند و دارای ریشه‌های مذهبی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گوناگون‌اند که می‌توانند از یک جامعه به جامعه دیگر متفاوت باشند. نظام‌های حقوقی در قالب مفهوم نظم عمومی از این ارزش‌ها و مصالح عالی در برابر منافع و آزادی‌های فردی حمایت به عمل می‌آورند. بر این اساس کارکرد نظم عمومی در محدود ساختن برخی آزادی‌های افراد نمود پیدا

1. Multifaceted.

می‌کند. به طور کلی هر نظام حقوقی در کل حافظ منافع، مصالح و ارزش‌های جامعه خود است و با نظم‌بخشیدن به اعمال و رفتار تابعان و محدود ساختن آزادی اراده افراد مانع سقوط و از هم پاشیدگی بنیان اجتماعی می‌شود (حدادی، ۱۳۸۹: ۱۵۷). در حقیقت با وجود این که آزادی اراده در نظام حقوقی اصل بنیادینی است، در برخی موارد تحت‌الشعاع محدودیت‌هایی مربوط به حوزه نظم عمومی قرار می‌گیرد. قوانین مربوط به نظم عمومی، قوانینی هستند که هدف از وضع آن‌ها حفظ منافع عمومی است و تجاوز به آن قوانین، نظام سیاسی، اداری، اقتصادی یا خانوادگی را برهم می‌زنند. پس منافع عمومی در گرو حفظ نظم جامعه است. اراده هیچ کس نمی‌تواند این نظم را نقض کند و نیز منافع عمومی جامعه ارتباط مستقیم و معناداری با نظم جامعه دارند. لذا به نوعی از مهمترین معیارهای تشخیص قواعد مربوط به نظم عمومی محسوب می‌گردد؛ زیرا قوانین و قواعدی که هدف بی‌واسطه آن‌ها حفظ و حمایت از منافع عمومی است در اعداد مهمترین قواعد مربوط به نظم عمومی هستند (مدنیان، ۱۳۹۰: ۵۸).

در تعریف نظم، مفهوم نفع عمومی جایگاه محوری دارد؛ به گونه‌ای که نفع عمومی عنصر مقوم نظم تلقی می‌شود. (بیات کیمتکی، ۱۳۸۵: ۲۷) در واقع باید اذعان نمود که یکی از نقاط مشترک میان تمام تعاریف ارائه شده از سوی حقوقدانان مقوله منافع و مصالح جامعه است.^۱ در تمام مواردی که نظم عمومی مورد استناد واقع می‌شود به این امر اشاره دارد که اجرای قاعده‌ای با مصالح عالی دولت و منافع جامعه ملازمه دارد و بر این اساس بر قراردادهای و آزادی افراد نسبت بدان‌ها، حاکمیت دارد (حدادی، ۱۳۸۹: ۱۵۹). در واقع تعاریف‌های ارائه شده از نظم عمومی، معطوف به تعاریف‌های موجود از آن در ادبیات حقوقی مدرن است که نفع و مصلحت عمومی محور و نقطه ثقل این تعاریف است. نفع عمومی، غالباً به عنوان مفهومی جدال‌انگیز^۲ توصیف می‌گردد. به طور کلی دیدگاه‌های مربوط به آن در قالب سه نظریه با عناوین: نظریه دولتی، نظریه اکثریت و نظریه مجموعی طرح می‌شوند؛^۳ به موجب نظریه اول خیر عام یا منفعت عموم، به

۱. برای توضیح بیشتر رک: کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۳)، مقدمه علم حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار بهمن ص ۹۶؛ جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، ترمنولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، ص ۷۱۷؛ واستانی، احمد، (۱۳۴۰)، نظم عمومی در حقوق خصوصی، تهران، روزنامه رسمی، ص ۳؛ انصاری، ولی ...، (۱۳۹۰)، کلیات حقوق اداری، تهران، نشر میزان ص ۴۵.

2. Contested Concept.

۳. برای توضیح بیشتر و نیز ایرادات وارده بر این نظریات رک: بیات کیمتکی، مهناز، (۱۳۸۵)، مصلحت عمومی در قوانین اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی، پایان‌نامه، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق، صص ۲۹-۴۸. و همچنین نک: راسخ، محمد، (۱۳۸۱)، حق و مصلحت مقالاتی در فلسفه حقوق،

منفعت طیف محدود کارگزاران حکومتی قلمداد می‌شود. در نظریه اکثریت، منفعت عام یا خیر مشترک را منفعت اکثریت اعضای جامعه قلمداد می‌شود. در نظریه همگانی یا مجموعی نیز مصلحت عمومی، منفعت تمامی اعضای جامعه است.

ب- تعریف نظم عمومی از منظر پسامدرن

هر چند مفاهیمی چون، منافع و مصالح جامعه که ریشه و بنیان قواعد مربوط به نظم عمومی را بدان ارجاع می‌دهند به گونه‌ای کلی و مبهم است؛ نظر غالب بر این بوده که انگیزه و کارکرد حکومت جستجوی خیر عمومی است و منفعت افراد در این بین باید اولویت داشته باشد. خیر عمومی در جوامع گوناگون و نزد اندیشمندان مختلف، معانی متفاوت داشته و با وجود مناقشات پیرامون این مفهوم در اندیشه سیاسی مدرن، اصل وجود حکومت و استفاده انحصاری از اقتدار مرکزی برای تمشیت امور جامعه به سان واقعیتی ثابت باقی مانده است که این اقتدار مرکزی یا همان حکومت، در قالب قواعد عام و به سبک‌های گوناگون توانسته بر زندگی فردی و اجتماعی افراد تأثیر بگذارد (هارت، ۱۳۸۹: ۹).

در واقع آنچه به نام نظم عمومی مستمسک دولت واقع می‌شود و قواعد مربوط به آن که به عنوان قواعد امری در نظام‌های حقوقی از آن یاد می‌گردد، امری است که خود دولت مشخص می‌کند خود نیز در جهت تضمینش مقرره‌گذاری می‌نماید. از منظر اندیشه پسامدرن، دولت تحت پوشش مفهوم نظم عمومی در جهت هر چه بیشتر تنظیم، هدایت و کنترل رفتار شهروندان و اتباع خود عمل می‌کند. در حقیقت بنابر اندیشه پسامدرن مفهوم نظم عمومی در اندیشه حقوقی - قانونی مدرن، به سان فراروایتی است که کلیت آن می‌تواند منجر به نادیده گرفتن تفاوت‌ها و تمایزات در جوامع گردد.

همچنین مسئله دیگر مربوط به ذات‌گرایی و جوهر بنیانی مفهوم مدرن نظم است که از سوی اندیشه پسامدرن مورد چالش قرار می‌گیرد. در حقیقت دیگر چیزی به مثابه خیر جمعی و منافع عمومی قابل تعمیم به سراسر جامعه وجود ندارد و کارکرد این مفهوم در جامعه پسامدرن، دیگر انسجام و وحدت‌بخشی به جامعه نیست؛ چرا که اساساً جامعه پسامدرن، بیشتر مرکب از ساختارهای محلی و خرد تلقی می‌شود که در تعامل با هم تثبیت می‌شوند و همواره مستعد تغییر و تحول هستند.

در ادبیات حقوقی لیبرال استفاده از اصطلاح نظم عمومی، بر مبنای نشان دادن انسجام و سازمان‌یافتگی و ثبات حقوقی و ارزش‌های آن در جامعه است (Rosser & Marsh, 1978: 2-4) در حالی که در حقیقت پسامدرن‌ها مخالف هرگونه تبیین کلیت‌بخش^۱ و وحدت اجتماعی مورد تأکید روایت مدرنیته هستند و در مقابل تأکید بر تنوع و تکثر دارند که می‌تواند به نحو مؤثرتر گروه‌های مختلف در سطح جامعه را پوشش دهد. بر همین مبنا است که لیوتار به ترسیم و تجسم ذهنی دنیایی می‌پردازد که متشکل از اجتماعات متکثر خرد مقیاس است که در آن هیچ یک از این اجتماعات حق اعمال سلطه بر دیگران را ندارند (نوذری، ۱۳۸۰: ۱۶۵).

در واقع نظم پسامدرن، حول یک اجماع عقلانی پیرامون مسائلی چون خیر عمومی و منافع عام نمی‌چرخد بلکه نوعی عمل کردن است که ذیل یک بازی زبانی^۲ خاص (که بر سازنده یک سبک زندگی است) مقدور و ممکن می‌گردد. نظم بر مبنای اندیشه پسامدرن به مثابه بازی زبانی است و عام و دربرگیرنده نیست. بر این اساس سرکوب در جامعه از اعتقاد به اینکه بازی‌های انتخاب شده نامحدود هستند، ناشی می‌شود و لذا این امر می‌تواند تمامیت دیگران را برآید (Harvey Brown, 1995: 5-6).

در واقع همسو با اندیشه پسامدرن، جامعه و گروه‌ها و افراد انسانی در آن دستخوش دگرگونی شده‌اند. بر این اساس، حکومت و قدرت عمومی نیز در رابطه خود و جامعه با شهروندان و گروه‌های متکثر مواجهه است. لذا دیگر نمی‌توان در قواعد مربوط به نظم در جامعه، حقوق و آزادی‌های آنان را نادیده گرفت؛ ای بسا که این غفلت خود به عامل اصلی بی‌نظمی، در جامعه منجر گردد. نمونه عینی چنین گروه‌هایی، ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید^۳ در عصر حاضر است. جنبش‌های اجتماعی، همراه با به چالش کشیدن محرومیت آن دسته از گروه‌های اجتماعی که با معیار سفید، دگرجنس‌خواهی و ریاست مرد بر خانه موافق نبودند، ایده جهان‌شهروندی جهان‌شمول را نیز که مربوط به یک رشته حقوق واحد برای همه شهروندان بود، به چالش

1. Totalizing Explanation.

۲. بازی زبانی را اندیشمندان چون لیوتار برای توضیح وضعیت پسامدرن بنابر فلسفه متأخر ویتگنشتاین اخذ نموده‌اند که براساس آن زبان مجموعه ناهمگن از بازی‌های زبانی است که هر کدام قواعد خاص خود را دارند و همچنین حوزه‌های مختلف مانند علوم طبیعی، انسانی، فلسفه و سیاست و ... دارای قواعد خاصی هستند که هیچ یک با دیگری قیاس پذیر نیست و بر دیگری برتری ندارد. در بحث نظم از منظر پسامدرن به طور خاص نیز استفاده از اصطلاح بازی زبانی برای نشان دادن تکثر و تنوع نظم‌ها در جامعه پسامدرن است که علاوه بر نبود ذات و ماهیت مشترک میان آنها، هر کدام به مثابه بازی زبانی خاص از قواعد خاص خود پیروی می‌کنند و در همان بستر نیز معنا می‌یابند و باید افزود که کاربرد اصطلاحی چون بازی زبانی در جهت گریز از خصلت کلیت و شمول و دربرگیرندگی مفاهیم مدرن مورد چالش در اندیشه پسامدرن است.

2. New Social Movement.

کشیدند (نش، ۱۳۸۰: ۱۹۰). در این گونه نظم در اجتماع، افرادی که این ویژگی‌های خاص را ندارند «غیر» محسوب و نیز خارج از نظم موجود در جامعه قلمداد می‌شوند و رفتارهایشان بعضاً مغایر با نظم عمومی در جامعه توصیف می‌گردد. از این منظر به چالش خواندن محرومیت، بر این ادعای ساده استوار نیست که اعضای گروه‌های اجتماعی خاص مانند شهروندان «بهنجار» رفتار نمی‌کنند بلکه مبتنی بر این ادعاست که بایستی بهنجار به گونه‌ای تغییر یابد که انواع امکان‌ها را در بر گیرد. آن‌ها با به چالش کشیدن شهروندی مرکب از شهروندان بر خوردار از حقوق مشابه، از یک مدل بازتر و تکثرگرای جامعه و نظام حقوقی منعطف ناظر بر آن حمایت می‌کنند.

پس در شرایط پسامدرن که از جامعه مرکزیت‌زدایی شده، دیگر دغدغه همسانی، یکپارچگی و وحدت جامعه، آنگونه که در نظام حقوقی و سیاسی مدرن دنبال می‌شد، رنگ می‌بازد. آنچه سر بر می‌آورد، جوامع چندفرهنگی است که نیاز به حقوق شهروندی چندفرهنگی دارند.^۲ حقوق شهروندی لیبرال، مبتنی بر سنت لیبرال است که عموماً معتقدند حوزه عمومی، شامل نهادهای دولتی و قانونی، باید از لحاظ ارزشی بی‌طرف باشند و هویت فرهنگی باید تنها به حوزه خصوصی مربوط باشد. اما وجود تعداد زیاد اقلیت‌های فرهنگی آشکار کرد که این وضعیت در حقیقت حکم‌فرما نیست،^۳ چرا که حقوق قانونی، شروط برخورداری از امکانات رفاهی مناسب، زبان نهادهای عمومی و غیره، همگی بر فرهنگ خاصی مبتنی است. این امر دلالت بر آن دارد که امکان بی‌طرف بودن در چنین موضوعاتی وجود ندارد و جهان‌شمولی مورد ادعا، نقایی برای سلطه یک فرهنگ بر فرهنگ دیگر است (نش، ۱۳۸۰: ۲۱۹). بنابراین قواعد مربوط به نظم عمومی در جامعه، نباید همسو با

1. Normal.

۲. برای توضیح بیشتر ر.ک:

Kymlica, W, Multi- cultural Citizenship: a Liberal Thoery of Minorty Rights.1995. Oxford University Press.

۳. نسبت به حقوق شهروندی گروه‌های اقلیت در برخی از جوامع چند قومی، مانند فرانسه مقاومت شدیدی صورت گرفته است. شهروندی فرانسه شدیداً عام‌گراست و افراد برای برابر بودن باید از حقوق یکسانی برخوردار باشند. اما این وضعیت، صحت این امر را مفروض می‌گیرد که نهادهای لیبرال واقعا بی‌طرف هستند و چون در عمل اینگونه نیست، برخوردهایی بین مسلمانان و دولت در فرانسه بوجود آمده است. برای نمونه دانش‌آموزان دختر که بر اساس رسومات اسلامی حجاب دارند از رفتن به مدرسه محروم می‌شوند.

برعکس در بسیاری از کشورها حقوق متمایز گروهی محدودی به اقلیت‌ها داده شده است. برای نمونه در بریتانیا یهودیان و مسلمانان از قوانینی که ذبح حیوانات براساس شیوه‌های سنتی‌شان را غیر ممکن می‌کند، معاف شده‌اند. سیک‌ها می‌توانند به جای کلاه ایمنی که طبق قانون اجباری شده، عمامه‌های خاص خود را بر سر بگذارند.

برای توضیح بیشتر ر.ک:

Loyd, Cathie. and Waters, Hazel, France, (1991), *One Culture, One Nation , Race and Class*, London, Oxford, p.30.

فرهنگ خاص (فرهنگ اکثریت حاکم بر جامعه) و مانع آزادی سایر فرهنگ‌ها شود؛ بلکه تفاوت‌های فرهنگی بایستی به نام آزادی بیان، پذیرفته و محافظت شوند.

۲-۳. مبانی نظم عمومی و نظریات مربوط بدان

نظم عمومی همانگونه که در تعریف آن، نظریات مختلف و متعدد مطرح است، در خصوص مبنا و ماهیت آن نیز اتفاق نظر وجود ندارد. در اندیشه حقوقی مدرن، نظریات متعدد در رابطه با مبانی نظم عمومی بیان گردیده است که مهمترین آن‌ها نظریه عینی و نظریه شخصی است. بر مبانی نظریه عینی، نظم به مثابه امر تکوینی و طبیعی به گونه مستقل در خارج وجود دارد و نقش حقوق در نسبت با نظم عمومی تنها شناسایی و تضمین آن به وسیله وضع قواعد مربوط به آن است. در نظریه شخصی، نظم به گونه مستقل و خارج از حقوق وجود ندارد؛ بلکه حقوق به طور تأسیسی موجد نظم عمومی و قواعد مربوط بدان است. نظر دیگر، نظر اکثریت حقوقدانان است که به نوعی قائل به تلفیق دو نظریه ذکر شده است و بر اساس آن حقوق علاوه بر آنکه خود موجد نظم است، از نظم ناشی از طبیعت اشیا یا روابط اجتماعی هم حمایت می‌کند (احمدی و استانی، ۱۳۴۰: ۳۳-۳۵).

حال با وجود تمامی این نظریات، در اندیشه پسامدرن اساساً ماهیت نظم به گونه دیگر فهم می‌شود و اینکه در وضعیت پسامدرن موازی با اندیشه‌ی آن، جامعه و هویت‌های آن به گونه متکثر شکل گرفته‌اند؛ به طوری که دیگر وحدت و یکپارچگی ناشی از نظم مدرن، فاقد موضوع و محتوا گردیده است. بنابر اندیشه پسامدرن و نیز در پی چنین تحولاتی در ساحت نظر و عینیت، نظم به طور کلی و نظم عمومی در حقوق به طور خاص به گونه‌ای دیگر فهم می‌شود.

۳-۳. رویکرد پسامدرن و نظم عمومی

دیدگاه پسامدرن در خصوص نظم، نه به دنبال تضمین نظم طبیعی و تکوینی است و نه اینکه نظم تأسیسی نظام حقوقی را می‌پذیرد بلکه در این اندیشه به لحاظ انکار هرگونه ذات و جوهر برای امور، اساساً نمی‌توان برای نظم چه در مفهوم طبیعی و چه در مفهوم تأسیسی آن، ذات و ماهیت وحدت بخشی قائل شد. بر این اساس در اندیشه پسامدرن، مفاهیمی چون نفع و منفعت عموم در کلیت آن به عنوان پایه و اساسی برای نظم عمومی در جامعه و نیز استناد نظام حقوقی به نظم عمومی برای حراست و پاسداری از آن جایگاهی نخواهد داشت. لکن این عقیده را نباید

حمل بر نفی هر گونه نظم و وجود آنارشی در رویکرد پسامدرن نمود. مقوله نظم نیز به مانند سایر مقولات و مفاهیم در اندیشه پسامدرن، به صورت تاریخنم در بستر اجتماع صورت بندی و ساخته می‌شوند. پس بر این اساس نظم واحد از قبل موجود و قابل تعمیم وجود ندارد بلکه سخن از «نظم‌ها» در جامعه متکثر است. در واقع تنوع و کثرت نظم‌ها بنا بر اندیشه پسامدرن عامل تعارض نیست بلکه هنگامی که تفاوت‌ها در جامعه اصالت یابد عامل اصلی تعارض که برتری دادن به یک اندیشه و نظم خاص و تحمیل آن بر سایر گروه‌های جامعه است رنگ می‌بازد و در مقابل حقوق همزیستی میان گروه‌های مختلف جامعه جلوگر خواهد شد.

در اندیشه فوکو، جامعه مجموعه‌ای از گفتمان‌هایی است که با هم جفت و جور شده‌اند و به نوعی پدیدآورنده حیات جمعی‌اند. بر این اساس جامعه را بدون مرکز، بدون لایه و بی سروه می‌داند. در واقع فکر فوکویی علاقه‌مند به مرکز و در جستجوی آن نیست بلکه به حواشی علاقه دارد. حواشی در تعریف او، به مواردی گفته می‌شود که در هر نظم اجتماعی خارج از آن نظم قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر در هر مقطع و نظم تاریخی، شکل خاصی از جفت و جور شدن وجود دارد که حاصل تعامل قدرت و گفتمان است ولی به اقتضای همین ویژگی نظم داشتن و ساختاریابی در هر جامعه است که چیزهایی از درون این نظم و ساختار بیرون می‌افتد. به عبارت دیگر، ویژگی پردکنندگی و حاشیه کردن امور، ویژگی هر نظم مستقر است. فوکو بیش از وجوه مثبت یا جوهری در سازنده‌های نظم تاریخی، مانند عقلانیت، کلام یا گفتار خاص و شکل خاصی از اخلاق و...، به حاشیه‌ها علاقه‌مند است؛ زیرا از حاشیه‌هاست که نظم‌های اجتماعی فرو می‌پاشند. حاشیه‌ها به طور دائم نظم‌های اجتماعی را تهدید می‌کنند (کچویان، ۱۳۸۹: ۵۷). بر این اساس باید افزود که نظم عمومی که حکومت و سازوکارهای حقوقی آن به دنبال استقرارش در جامعه هستند، در صورت عدم توجه به واقعیات مربوط به جامعه متکثر و نیز به متن جامعه آمدن گروه‌هایی^۱ که نسبت به نظم مستقر در جامعه حاشیه‌ای هستند، می‌تواند نتیجه عکس داشته و خود عامل بی‌نظمی جامعه شود. پس نظم جامعه پسامدرن، نه براساس اصل وحدت‌بخشی بلکه بر اساس اصل تفاوت^۲ و خاص‌بودگی^۳ افراد و گروه‌هاست و نیز براساس به رسمیت‌شناختنشان و نه حذف آنان شکل

1. Marginalized Groups.

2. Specifity.

۳. سیاست تفاوت، نفی تبعیض و انکار شهروندی سلسله مراتبی و به عبارتی، اذعان خاص بودگی افراد و گروه‌هاست. در سیاست تفاوت قابلیت بنیادین انسان، همان پتانسیل وی برای تشکیل و تعریف هویت متمایز خود به عنوان یک فرد و فرهنگ است چنین قابلیتی باید در هر کسی مورد احترام قرار گرفته و به رسمیت شناخته. در سیاست تفاوت از منظر

می گیرد.

رویکرد فوکو به نظم و اهمیت موضعی که نسبت به روابط قدرت می گیرد، او را از بسیاری از متفکران متمایز ساخته است. نظم اجتماعی در قالب نظم گفتمانی، باید تحلیل شود و چنین نظمی فارغ از مجری و قانونگذار شکل می گیرد. در واقع قانونگذاران و مجریان نمی توانند چیزی بیش از آثار و جلوه های روابط و پیوندهای گفتمانی باشند. فوکو با برداشت حقوقی-گفتمانی از قدرت مخالف است و از این رو نقش نیروهای سازماندهی کننده ی نظم در جامعه را، نقشی ثانوی می داند (خورشیدفام، ۱۳۹۰: ۳۵). بر اساس نگرش های انتقادی، نظم عمومی به منظور کنترل و نظارت بر جامعه به گونه ای طراحی شده است که قبل از آنکه مصالح عمومی را در نظر داشته باشد، منافع و اقتضانات سیاسی حکومت و قدرت سیاسی را در بر می گیرد. در واقع نظم سازوکاری از قدرت است که رفتار افراد را در پیکره اجتماعی تنظیم می کند، این امر به وسیله سیستم های پیچیده نظارت اجرا می شود. فوکو تأکید می کند که تنها سازوکار قدرت، نظم نیست بلکه نظم صرفاً یکی از طرقی است که به وسیله آن قدرت می تواند اعمال گردد (جعفری، ۱۳۹۱: ۲۴۱). پس از منظر فوکویی به نظم عمومی، می توان آن را به مثابه یکی از استراتژی هایی دانست که قدرت حاکمه در جهت تنظیم و کنترل رفتار اعضای جامعه به کار می گیرد.

هر چند که نظم عمومی چنان که از ظاهر آن برمی آید مربوط به منافع و مصالح و نظامات جامعه در کلیت آن است و به دنبال انسجام بخشی و ثبات هر چه تمام تر آن است، در وضعیت پسامدرن چنین مفهومی به لحاظ شرایط جامعه و تغییر صورت بندی های اجتماعی مستلزم بازاندیشی از سوی نظام های حقوقی است. در حقیقت، خود نظم عمومی با مفهومی که اکنون از آن مراد می شود چندان روشن نیست و بعضاً ابهام برانگیز و حتی مصادیق آن تشکیک پذیرند. حال چنین مفهومی در شرایط پسامدرن نیز نمی تواند تاب کلیت و تعمیم یافتن داشته باشد چرا که ایده ی مهم و مورد لحاظ در وضعیت پسامدرن تبه توجه به تفاوت هاست. در مجموع باید گفت که نظم عمومی گرچه در اندیشه مدرن، به عنوان امر متغیر تابع مکان و زمان می شود اما در نسبت با افراد انسانی نیز این نسبت باید لحاظ شود، تا این که موجب حذف «تفاوت» ها نگردد. در حقیقت

پسامدرن تنها منافع و دستاوردهای اجتماعی وجود دارد در چنین سیاسی انواع گرایشات جنسی، جنسیتی و رنگ پوست از حاشیه به در آمده و در شرایطی که براساس نیازها و منافع بلند پروازانه روشنفکران سفید پوست مرد ساخته و پرداخته نشده عرض اندام پیدا می کند.

1. Exclusion.

این سنخ نسبی بودن در اندیشه مدرن، خود دوباره در قالب کلیت نظم عمومی به گروه‌هایی اجتماعی در جامعه تعمیم می‌یابد؛ لذا نسبت مفهوم نظم عمومی به عنوان مقوله مکانی و زمانی، نه تنها در میان جوامع بلکه در درون آن‌ها و میان گروه‌های جامعه نیز باید لحاظ گردد بر این اساس می‌توان از نسبت مضاعف چنین مفهومی در وضعیت و جامعه پسامدرن، سخن به میان آورد.

۴. نتیجه‌گیری

قدرت اساساً مفهومی جدال‌انگیز است و در خصوص مفهوم و ماهیت آن نیز نظریات گوناگون ابراز گردیده است. در واقع در پارادیم مدرن، نظریه‌پردازی‌های مربوط به مفهوم قدرت، حول همان مفهوم هابزی قدرت می‌چرخد که در آن، قدرت در وجه سیاسی و در نسبت با بحث‌های حاکمیت، فهم می‌گردد. اندیشه پسامدرن و به طور خاص آرای فوکو درباره قدرت نوعی گسست معرفت‌شناختی در مفهوم قدرت سبب شده است. بر این اساس، قدرت تنها به صورت امر منفی، بازدارنده و متمرکز در نهاد دولت نیست. در برداشت پسامدرن، قدرت در عرصه حیات اجتماعی تکثیر شده و هویت‌های اجتماعی را شکل می‌دهد. تعریف قدرت، نه بر مبنای ذات و ماهیت مشخص بلکه از طریق چگونگی عملکرد آن مشخص می‌شود که فوکو از آنها به استراتژی‌ها و تکنیک‌های قدرت یاد می‌کند. بر این اساس نهاد دولت و قانون بر آمده از آن نیز به عنوان یکی از استراتژی‌های قدرت در نظر گرفته می‌شوند.

قدرت و نظم عمومی، دو مقوله مرتبط با هم در اندیشه حقوقی و سیاسی مدرن هستند و پیوند آن‌ها را در رابطه دولت و جامعه به وضوح می‌توان درک کرد. در وضعیت پسامدرن، برداشت و تلقی از جامعه و دولت دگرگون شده است. در شرایط پسامدرن دغدغه همسانی، یکپارچگی و وحدت جامعه آنگونه که در نظام حقوقی و سیاسی مدرن دنبال می‌شد، رنگ می‌بازد و آنچه سربر می‌آورد جوامع چندفرهنگی است که نیاز به حقوق شهروندی چندفرهنگی و استقرار نظم نوین در صورت‌بندی تازه در جامعه دارند. بر مبنای دیدگاه پسامدرن چیزی به مثابه خیر جمعی و منافع عمومی قابل تعمیم به سراسر جامعه وجود ندارد بلکه آنچه می‌تواند مورد نظر باشد، نظم‌های متکثر بدون جوهر و ذات است که بنیان بی‌بنیانش به تعبیری، کارایی محلی و مقطعی آن است. نظم جامعه پسامدرن، نه براساس اصل وحدت‌بخشی بلکه بر اساس اصل تفاوت و خاص‌بودگی افراد و گروه‌هاست که براساس به رسمیت‌شناختن آنان و نه حذف‌شان شکل می‌گیرد و در نهایت مسیری معطوف به همزیستی میان روایت‌های کوچک گوناگون محلی، فرهنگی، اخلاقی، مذهبی

است. مفهوم نظم عمومی و ارتباط آن با قدرت، بیشترین نمود و تأثیر را به لحاظ حقوقی و عینی در جامعه، در رابطه با حق‌ها و آزادی‌های شهروندان دارد، به گونه‌ای که قدرت عمومی یا همان دولت می‌تواند با وسعت بخشیدن به دامنه معنایی چنین مفهومی، عملاً حقوق و آزادی‌های شهروندان را نادیده گیرد. از منظر پسامدرنیسم نقش و کارکرد نظم عمومی در تعیین حدود حق‌ها و آزادی‌های عمومی در سطح جامعه و نیز نقش آن به عنوان بستری برای تحقق آزادی در جامعه مورد تردید است. چرا که در نهایت حقوق و آزادی‌ها به نام منفعت اکثریت جامعه یا منافع همگان در جامعه محدود می‌گردند که نتیجه آن نادیده گرفتن حقوق و آزادی‌های اقلیت‌ها در جامعه یا حذف تفاوت‌های موجود در میان گروه‌های مختلف جامعه است. بنابراین ماهیت همسان‌نگر و وحدت‌بخش نظم عمومی و کلیت و شمول آن به لحاظ نادیده گرفتن حق‌ها و آزادی همه گروه‌های جامعه و عدم پوشش آنها از منظر حقوقی پسامدرن مورد چالش است.

منابع

الف- فارسی

کتاب

- احمدی و استانی، عبدالغنی، (۱۳۴۰)، *نظم عمومی در حقوق خصوصی*، تهران: روزنامه رسمی.
- استرن جوزف، پیتر، (۱۳۷۳)، *نیچه*، ترجمه، عزت الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- بابایی، پرویز، (۱۳۸۶)، *مکتب‌های فلسفی: ازدوران باستان تا امروز*، تهران: نشر نگاه.
- باومن، زیگمونت، (۱۳۸۸)، *اشارات‌های پست مدرنیته*، ترجمه حسن چاوشیان، چاپ دوم، تهران: ققنوس.
- پاتل، پل، (۱۳۸۷)، *دلوز و امر سیاسی*، ترجمه محمود رافع، چاپ دوم، تهران: گام نو.
- خالقی، احمد، (۱۳۸۵)، *قدرت، زبان، زندگی روزمره*، چاپ دوم، تهران: گام نو.
- کلنگ، استوارت. آر، (۱۳۸۳)، *چهارچوب‌های قدرت*، مترجم مصطفی یونسی، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کوزنزهوی، دیوید، (۱۳۸۰)، *فوکو در بوته نقد*، ترجمه پیام یزدانجو، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- لاگلین، مارتین، (۱۳۸۸)، *مبانی حقوق عمومی*، محمد راسخ، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- لچت، جان، (۱۳۷۷)، *پنجاه متفکر معاصر: از ساختارگرایی تا پسا مدرنیته*، محسن حکیمی، تهران: شر خجسته.
- لش، اسکات، (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی پست مدرن*، ترجمه شاهپور بهیان، چاپ اول، تهران: ققنوس.
- نش، کیت، (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت*، ترجمه محمد تقی دلفروز، چاپ اول، تهران: انتشارت کویر.
- نوذری، حسینعلی، (۱۳۸۰)، *پست مدرنیته و پست مدرنیسم نظریه‌ها و کاربردها*، چاپ دوم، تهران: نقش جهان.
- نیچه، فریدریش ویلهلم، (۱۳۷۷)، *اراده قدرت*، ترجمه مجید شریف، جلد دوم، تهران: انتشارات جامی.
- وکس، ریموند، (۱۳۸۹)، *فلسفه حقوق*، ترجمه باقر انصاری، تهران: انتشارت جاودانه.
- هارت، هربرت، (۱۳۸۹)، *آزادی، اخلاق، قانون*، ترجمه محمد راسخ، چاپ دوم، تهران:

طرح نو.

- هیوبرت، دریفوس و پل رابینو، (۱۳۷۹)، *میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*، حسین بشیریه، تهران: نشرنی.

مقاله

- تاجیک، محمدرضا، (۱۳۸۸)، «مبانی نظری دموکراسی متکثرگرای لیوتار»، *فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۳۹، شماره ۴.
- حدادی، مهدی، (۱۳۸۹)، «مقایسه مفهوم و کارکرد نظم عمومی در نظام حقوق بین‌الملل با نظام‌های حقوق ملی»، *حقوق خصوصی*، سال هفتم، شماره ۱۶.
- خورشیدفام، عباس، (۱۳۹۰)، «بررسی تئوری‌های جامعه‌شناختی نظم و امنیت عمومی»، *فصلنامه نظم و امنیت انتظامی*، سال چهارم، شماره ۳.
- زائری قاسم و کچویان حسین، (۱۳۸۸)، «ده گام اصلی روش شناختی در تحلیل تبارشناسانه فرهنگ با اتکا به آرای میشل فوکو»، *فصلنامه راهبرد فرهنگ*، شماره هفتم.
- صادقی، محسن، (۱۳۸۴)، «مفهوم و اعمال نظم عمومی در مراجع قضایی و شبه قضایی و جلوه‌های نوین آن»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۶۸.
- کلانتری، غلامحسین، (۱۳۸۶)، «از سیاست مدرن تا سیاست پسامدرن»، *فصلنامه علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی*، سال سوم، شماره ۲.
- کچویان، حسین، (۱۳۸۹)، «اندیشه میشل فوکو»، *ماهنامه زمانه*، شماره ۹.
- گرجی، علی اکبر، (۱۳۹۰)، «ده فرمان حقوق عمومی: تاملی درباره اصول و مفاهیم بنیادین حقوق عمومی»، *فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۴۱، شماره ۲.
- نصری، قدیر، (۱۳۸۵)، «پست مدرنیسم و مطالعات راهبردی: الزامات روش شناختی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال نهم، شماره ۱.

پایان‌نامه‌ها

- بیات کیمتکی، مهناز، (۱۳۸۵)، *مصلحت عمومی در قوانین اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی*، پایان‌نامه، دانشگاه شهیدبهشتی، دانشکده حقوق.
- جعفری، مجتبی، (۱۳۹۱)، *رویکرد جنبش مطالعات انتقادی حقوق به حقوق کیفری*، پایان‌نامه، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق.
- مدنیان، غلامرضا، (۱۳۹۰)، *نظم عمومی در حقوق اساسی ایران*، رساله دکتری حقوق عمومی،

دانشگاه تهران، مجتمع آموزش عالی قم، دانشکده حقوق.

ب- خارجی

Books:

- Colin, Gordon (ed), (1980), *Power/Knowledge: Selected Interview and Other Writings*, New York.
- Conner, Steven, (1997), *Postmodern Culture*, London: Blackwell.
- Dean, Mitchell, (1994), *Foucault Obsession with West Modernity*, In: *Barry Smart. Michel Foucault*, Vol, London: Routledge.
- Fairfield, Paul, (2004), *Habermas, Lyotard and Politics Discourse*, www.Mises.com.
- Foucault. Michel, (1978), *The History of Sexuality*, New York: Pantheon.
- Harvey Brown, Richard, (1995), *Postmodern Representations: Truth, Power, and Mimesis in the Human Sciences*, University of Illinois Press.
- Malpas, Simon, (2005), *Podtmodrnism*, London: Routledge.
- Marsh Peter, Elizabeth Rosser, (1978), *Rom Harre, The Rules of Disorder*, Routledge and kegan Paul.
- Sheridan, Alan, (1980), *Discipline and Publish:The Birth of the Prison*, New York: Vintag.
- Silverman, Hugh J, (2002), *Lyotard: Philosophy, Politics and the Sublime*, Routledge, Available at: www.mesis.com, September/27/2015.

Articles:

- De Lange, Roel, (2007), "European Public Order, Constitutional Principles

and Fundamental Rights”, *Erasmus Law Review* , Volume 1 - Issue 1.

- Gualtieri, Rosa B, (1952), “The Legal Concept of Public Order”, *Revue Juridique Themis.2 R.J.T.* <http://heinonline.org/HOL/LandingPage?handle=hein.journals/revjurnsold2&div=44&id=&page>, September/27/2015.